

کمانگیر پیر و عاقلی در حال آموزش تیراندازی به دو جنگجوی جوان بود. نشانه کوچکی که از درختی آویزان شده بود، به چشم می‌خورد. جنگجوی اولی تیری از ترکش بیرون می‌کشد، آن را در کمانش می‌گذارد و نشانه می‌رود.

کماندار پیر از او می‌خواهد آنچه را که می‌بیند شرح دهد. جنگجو می‌گوید: آسمان را می‌بینم، ابرها را، درختان را، شاخه‌های درختان را و هدف را.» کمانگیر پیر می‌گوید: کمانت را بگذار زمین، تو آماده نیستی.

جنگجوی دومی پا به پیش می‌گذارد و آماده ی تیراندازی می‌شود. کمانگیر پیر می‌گوید: هر آنچه را می‌بینی شرح بده. جنگجو می‌گوید: «فقط هدف را می‌بینم.» پیر مرد فرمان می‌دهد: « پس تیرت را ببنداز.»

تیر صفیرکشان بر نشان می‌نشیند. پیر مرد می‌گوید: «عالی بود. موقعی که تنها هدف را می‌بینید، نشانه‌گیریتان درست خواهد بود و تیرتان بر طبق میلان به پرواز درخواهد آمد.» حواستان را به هدف جمع کنید.